

روح قدرت؛ مکانیسم جابجایی قدرت (الگوی جابجایی قدرت در تاریخ ایران)

دکتر ساسان طهماسبی

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

sasantahmasbi@pnu.ac.ir

-چکیده

اراده قدرت مهم‌ترین مفهوم فلسفی برای تبیین اسباب و فرایند جابجایی قدرت و از محرک‌های اصلی کسب و حفظ آن است، اما برای دستیابی و حفظ قدرت کافی نیست. بنابراین، این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی-استنتاجی، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که مکانیسم اصلی جابجایی قدرت چیست و جابجایی قدرت در تاریخ ایران از چه الگویی پیروی کرده است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند اراده قدرت از بایسته‌های کسب و حفظ قدرت است، اما روح قدرت که بدیلی فربه‌تر است و اراده قدرت را نیز در برمی‌گیرد، زمینه را برای دستیابی به قدرت و حفظ و گسترش آن فراهم می‌کند و هرگاه دچار زوال شود، قدرت حاکم جای خود را به صاحبان جدید روح قدرت می‌دهد. در نتیجه، هیچ قوم، ملت یا منطقه‌ای بیش از یک‌بار، در مقام قدرت برتر ظاهر نشده است و قدرت نه تنها بین اقوام و ملل، بلکه بین اقشار و طبقات نیز جابجا شده است.

واژگان کلیدی: قدرت، اراده قدرت، روح قدرت، جابجایی قدرت، تاریخ ایران.

جابجایی قدرت یکی از ویژگی‌های بنیادین تاریخ بوده و قدرت همواره در سطح ملی و بین‌المللی، بین ملل، اقوام و مناطق مختلف جابجا شده است. میل به قدرت که عمدتاً تحت عنوان اراده قدرت، مورد توجه اندیشمندان بوده است، عامل اصلی جابجایی قدرت تلقی می‌شود، اما این مفهوم نقیصی دارد و تمام بایسته‌های لازم برای کسب و حفظ قدرت را پوشش نمی‌دهد. بنابراین، باید مفهوم جدیدی با دایره شمول گسترده‌تری طرح و تبیین شود.

مفهوم مورد نظر این پژوهش، روح قدرت است که به‌عنوان بدیلی برای اراده قدرت مطرح می‌شود. برای طرح این مفهوم، بیش از هر چیز، از آموزه‌های تاریخی کمک گرفته شده است، اما برای تشریح و تئوریزه کردن برخی از ابعاد و جنبه‌های آن، برخی از نظرات و مفاهیم فلسفی و جامعه‌شناسی نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، مورد استفاده قرار گرفت. البته چون تلاش می‌شود فراتر از نظرات فلاسفه و اندیشمندانی که به مفهوم قدرت و جابجایی قدرت پرداخته‌اند، مفهوم جدیدی طرح شود، در این پژوهش، هیچ‌یک از نظریات پیشین غالب نیست.

این پژوهش قصد دارد روح قدرت را به‌عنوان یکی از قوانین حاکم بر تحولات تاریخی، بررسی و تبیین کند و به این سؤال کلیدی پاسخ دهد که چرا قدرت جابجا می‌شود و از چه الگویی تبعیت می‌کند. همچنین، به‌طور ویژه، بر این مسئله تمرکز می‌کند که جابجایی قدرت در تاریخ ایران و ظهور و سقوط سلسله‌ها از چه الگویی تبعیت کرده است. برای سنجش ارتباط روح قدرت با جابجایی قدرت در تاریخ ایران، دلایل ضعف و زوال حکومت‌ها بررسی و الگویی از جابجایی قدرت ارائه خواهد شد تا مشخص شود که روح قدرت در هر محملی، فقط یک‌بار پدیدار می‌شود.

هرچند کلی‌نگری می‌تواند برای یک پژوهش تاریخی نقطه ضعف به شمار آید، اما برای کشف الگوها کاملاً ضروری است، زیرا جزئی‌نگری به نتایج دقیقی منجر می‌شود، اما یافته‌هایش برای کشف و ترسیم الگوها کافی نیست. به همین دلیل، در این پژوهش، تاریخ ایران از مآدا تا پهلوی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

- پیشینه پژوهش

در میان صاحب‌نظران برجسته، ویل دورانت^۱ (۱۳۵۴) عواملی مانند تغییر عظیم آب و هوا، شیوع بیماری‌های واگیردار، نقصان مواد خام، تغییر مسیر راه‌های بازرگانی، انحطاط عقلی یا اخلاقی و ضعیف شدن نژاد را مهم‌ترین دلایل زوال تمدن‌ها می‌داند. آرنولد توین‌بی^۲ (۱۳۹۳) در باب عوامل پیدایش تمدن‌ها، بر نقش معارضة و واکنش، اعمال فشار از سوی همسایگان و کشاکش با رقبا تأکید می‌کند و فقدان تسلط بر محیط‌زیست و ناکامی در خود عزمی (تقلید

¹ Will Durant

² Arnold Toynbee

کورکورانه) را مهم‌ترین عوامل اضمحلال تمدن‌ها می‌داند. عبدالحسین آذرنگ (۱۴۰۱) نیز بر نقش عواملی از قبیل تغییرات زیست‌محیطی، بیماری‌های واگیردار، نزاع‌های داخلی و خارجی، افول اقتصادی، نارضایتی مردم و بلایای طبیعی در زوال تمدن‌ها تأکید می‌کند. هرچند این سه پژوهش در زمینه فراز و فرود تمدن‌ها، نظراتی قابل استناد ارائه می‌دهند، اما از آنجاکه تمدن بستری فراتر از سلسله‌ها و حکومت‌هاست، این نظرات برای موضوع این پژوهش که بر جابجایی قدرت بین حکومت‌ها تمرکز کرده است، کاربرد چندانی ندارند.

در مورد دلایل سقوط حکومت‌های ایران، پژوهش‌های متعددی انجام شده است. برای نمونه، پور عزت و طاهری عطار (۱۳۸۵) مسائلی از قبیل بی‌عدالتی، استبداد، خودشیفتگی و تبعیض را به‌عنوان مهم‌ترین عوامل فروپاشی حکومت هخامنشی بررسی کردند؛ کمالی سروستانی و جعفری سرو جهانی (۱۳۹۷) دلایل اقتصادی فروپاشی حکومت‌های صفویه و تیموریان هند را مورد توجه قرار دادند و افزایش مالیات‌های کمرشکن، سقوط بازرگانی، بی‌توجهی به امور معیشتی مردم، هزینه‌های گزاف دربار و کاهش ارزش سکه را عوامل اصلی زوال این دو حکومت برشمرده‌اند. فاطمه دیبا و علی کرمانی (۱۳۹۹) به ظهور و سقوط حکومت قراختائیان پرداخته‌اند و بر این باورند که قراختائیان با تکیه بر ارتشی منظم و قدرتمند و حفظ فرهنگ چادرنشینی خود، بر شرق ایران مسلط شدند، اما به دلیل تفاوت مذهبی، با دول همسایه دچار اختلاف و خصومت شدند و رو به اضمحلال نهادند. محسن بیگدلی (۱۴۰۰) زمینه‌های انحطاط دولت صفویه را بررسی کرده است و تقابل اهل شمشیر و اهل قلم، محدود کردن شاهزادگان در حرم و نفوذ خواجه‌های حرم‌سرا در امور دولت را در زوال آن دولت دخیل می‌داند. هرچند این پژوهش‌ها به دلیل جزئی‌نگری، به نتایجی دقیق‌تر و قابل استناد دست یافته‌اند، ولی به دلیل همین جزئی‌نگری، الگویی از فرایند جابجایی قدرت در ایران ارائه نمی‌دهند و صرفاً دلایل ظهور و سقوط سلسله‌های خاصی را روشن می‌سازند.

- اراده قدرت و روح قدرت

نیچه^۱ بیش از هر اندیشمند دیگری، به مفهوم اراده قدرت پرداخته و آخرین کتابش را با عنوان «اراده معطوف به قدرت» به این موضوع اختصاص داده است. وی اراده قدرت را درونی‌ترین جوهر هستی و میل سیری‌ناپذیر به نمایش قدرت می‌داند^۲ و در تعریف آن می‌نویسد: «اراده قدرت. داشتن قصدها، هدفها، نیتهها، میل در کار، همان میل به نیرومندتر بودن، میل به بالیدن و به‌علاوه، میل به وسایل این کار».^۳ نیچه در کتاب «چنین گفت زرتشت» نیز به اراده قدرت اشاره می‌کند: «بر فراز هر ملت لوحی از کارهای نیک آویخته است. هان! این لوح چیرگیهای اوست؛ هان! این بانگ «خواست قدرت» اوست».^۴ سبک خاص نیچه که بیان نظرات فلسفی در قالب گزین‌گویی است، درک نظراتش را دشوار کرده است. با این حال، برخی از

^۱ Nietzsche

^۲ نیچه، اراده قدرت، ۴۸۵، ۵۳۷.

^۳ همان، ۵۱۹.

^۴ نیچه، چنین گفت زرتشت، ۸۰.

پژوهشگران سعی کرده‌اند مفاهیم خاص او را تحلیل کنند. برای نمونه، ویلیام بلوم^۱ معتقد است که آموزه اراده معطوف به قدرت، قدرت فرد را در نظر دارد، نه قدرت جمع یا نهاد جمع که همان دولت است.^۲

ماکس وبر^۳ نیز مانند نیچه بر نقش اراده قدرت تأکید می‌کند و آن را لازمه سیاست می‌داند: «یک قوم یا شخص بدون اراده قدرت محکوم به خروج از صحنه سیاست است... هر نوع سیاست، اعم از داخلی و خارجی، قبل از هر چیز مبارزه میان ملت‌ها، طبقات و افراد است. تنها افراد دارای اراده قدرت در چنین مبارزه‌ای شرکت می‌جویند، و بنابراین استعداد سیاست را دارند».^۴ توماس هابس^۵ از مفهوم «آرزوی قدرت» استفاده می‌کند: «یکی از تمایلات عمومی همه آدمیان را خواست و آرزوی مداوم و سیری‌ناپذیر برای کسب قدرتی پس از قدرت دیگر می‌دانم که تنها با مرگ به پایان می‌رسد. و علت این امر همواره آن نیست که آدمی در آرزوی کسب شادی و لذتی شدیدتر از شادی و لذت فعلی است؛ و یا اینکه نمی‌تواند به داشتن قدرتی معتدل و محدود قانع و خرسند باشد؛ بلکه علت آن این است که آدمی نمی‌تواند بدون کسب قدرت بیشتر، قدرت فعلی خود را که لازمه بهزیستی است تضمین کند».^۶

برتراند راسل^۷ مفهوم هوس قدرت را به کار می‌برد و معتقد است که از میان هوس‌بازی بی‌پایان انسان، هوس‌های قدرت و شکوه از همه نیرومندترند.^۸ مسلم است که اراده قدرت و مفاهیمی از قبیل آرزوی قدرت و هوس قدرت برای کسب قدرت ضروری‌اند، اما کافی نیستند و باید بستر مناسبی فراهم باشد. برای تشریح این بستر، باید مفهوم جدیدی طرح شود، اما پیش از طرح و تبیین مفهوم موردنظر، به مفهوم مشابهی پرداخته می‌شود: روح سرمایه‌داری.

ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که چرا نظام سرمایه‌داری فقط در جوامع غربی تکامل یافت، درحالی‌که تمایل به ثروت‌اندوزی همواره در تاریخ بشر وجود داشته است. وی معتقد است که انگیزه کسب ثروت برای ایجاد نظام سرمایه‌داری کافی نبود و عامل قوی‌تری به نام روح سرمایه‌داری زمینه‌ساز پیدایش نظام سرمایه‌داری شد: «بدیهی است که انگیزه مال‌اندوزی و سودجویی در اصل، هیچ ارتباطی به نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌دار ندارد؛ این انگیزه در میان کارگزاران دولتی، پزشکان، امرای ارتش، اشراف، قماربازان، گدایان، زنان بدکاره و مأموران فاسد دولتی نیز وجود دارد. می‌توان گفت هرگاه در جامعه‌ای موقعیت ایجاد می‌کرده است، افرادی صرف‌نظر از مقام و شغل به فکر مال‌اندوزی افتاده‌اند. به‌هرحال، منظور من این است که علی‌رغم پندارهای عامیانه، انگیزه کسب ثروت

^۱ William Blume

^۲ بلوم، نظریه‌های نظام سیاسی، ۹۷۳/۲.

^۳ Max Weber

^۴ آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ۷۰۰-۷۰۱.

^۵ Thomas Hobbes

^۶ هابس، لویاتان، ۱۳۸.

^۷ Bertrand Russel

^۸ راسل، قدرت، ۱۱.

منحصر به نظام سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری عبارت است از روحیه سودجویی و سرمایه‌گذاری مستمر سودها با توسل به راه و روش عقلانی...»^۱.

و بر این باور است که نظام اخلاقی خاصی، مشوق و محرک سرمایه‌داری نوین بود که ویژگی‌هایش عبارت‌اند از: ۱. افزون‌خواهی ۲. احساس وظیفه برای انباشت سرمایه ۳. درستکاری، وقت‌شناسی، سعی و کوشش و صرفه‌جویی ۴. کسب درآمد بیشتر، پرهیز از تمام لذایذ زودگذر زندگی و اجتناب کامل از روحیه خوش‌گذرانی ۵. احساس وظیفه نسبت به حرفه خود.^۲

همان‌گونه که بر به‌درستی اثبات کرد، انگیزه مال‌اندوزی و سودجویی برای ایجاد نظام سرمایه‌داری کافی نبود و نظام فکری قوی‌تری؛ یعنی روح سرمایه‌داری باعث ایجاد نظام سرمایه‌داری شد. به همین ترتیب، اراده قدرت نیز برای کسب و حفظ قدرت کافی نیست، زیرا میل به قدرت تضمین‌کننده دست‌یابی به آن نیست و به یک ساخت یا نظام اخلاقی یا به تعبیری دقیق‌تر، به روحيات و خلق و خوئی نیاز است که بستر لازم را برای کسب و حفظ قدرت فراهم کند. برای تشریح و تبیین این نظام اخلاقی، به مفهوم جدیدی نیاز است. مفهوم موردنظر این پژوهش روح قدرت است.

روح قدرت از چارچوبی جامع‌تر و دایره شمولی گسترده‌تر برخوردار است و اراده قدرت را نیز شامل می‌شود. البته، چون قدرت خاصیت جمع است، روح قدرت با جمعی از اراده‌های قدرت، معنا پیدا می‌کند؛ اراده‌هایی که با گذر زمان، تکامل یافته یا به تعبیری دیگری، متراکم و تاریخی شده‌اند. روح قدرت حاوی مکانیسم‌های کافی برای کسب و حفظ قدرت است و عناصر سازنده آن عبارت‌اند از: ۱. اراده‌های متراکم قدرت ۲. عقلانیت و آینده‌نگری ۳. درک اهمیت قدرت ۴. استفاده صحیح از قدرت برای تأمین منافع صاحبان قدرت.

روح قدرت نه تنها فرجه‌تر از اراده قدرت است، بلکه تفاوت‌هایی بنیادین با اراده قدرت دارد. نخست آن‌که طبق نظرات صاحب‌نظرانی که پیش‌تر به آن‌ها پرداخته شد، اراده قدرت از خصایل ذاتی بشر است، ولی روح قدرت ذاتی بشر نیست، بلکه اکتسابی و نیازمند کمال است و به تدریج شکل می‌گیرد. همچنین، برخلاف اراده قدرت که فردی است و قابلیت انتقال بین نسلی ندارد، روح قدرت صبغه جمعی دارد، از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود و در این مسیر، تکامل پیدا می‌کند یا دچار نقصان و زوال می‌شود.

روح قدرت در قالب افراد تجلی پیدا می‌کند و محمل پیدایش آن متشکل از افرادی است که در کنار یکدیگر، قدرت را به چنگ می‌آورند. گستره این افراد از یک طایفه و قبیله تا یک قوم و ملت در نوسان است و گاهی فقط یک گروه اجتماعی خاص را شامل می‌شود. دایره محمل روح قدرت متغیر است و می‌تواند بسط پیدا کند یا دچار تقلیل شود. گاهی یک طایفه

^۱ و بر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ۲۹-۳۰.

^۲ همان، ۵۲-۵۵.

محمل شکل‌گیری روح قدرت است و به‌عنوان مرکز ثقل روح قدرت، به‌تدریج یک قوم یا ملت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از روح قدرت بهره‌مند می‌سازد. گاهی نیز روح قدرت یک ملت با گذر زمان، دچار زوال می‌شود و به جمع کوچکی محدود خواهد شد.

چون روح قدرت موتور حرکتی هدفمند و منطقی به‌سوی قدرت است، فقط افرادی که هدفی متعالی را در ارتباط با قدرت دنبال می‌کنند، در شکل‌گیری آن نقش دارند. بنابراین، یاغیان و قانون‌شکنانی که برای اهداف جزئی و مقطعی، در مقابل قدرت حاکم، قد علم می‌کنند و ممکن است به بخشی یا تمامی اهداف خود دست پیدا کنند، صرفاً دارای اراده قدرت‌اند و نمی‌توانند روح قدرت را به وجود آورند و مسلماً دستاوردهایشان شخصی، مقطعی و فاقد تأثیرگذاری پایدار است.

در پایان، یک پرسش مطرح می‌شود: آیا تمام کسانی که در یک محمل روح قدرت زندگی می‌کنند، از روح قدرت بهره‌مند می‌شوند؟ در پاسخ باید گفت که چون روح قدرت اکتسابی است، به‌طور موروثی از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود، اما تمام کسانی که در قدرت سهیم‌اند و به‌کانون قدرت نزدیک‌اند، می‌توانند به روح قدرت دست پیدا کنند. بنابراین، بدیهی است که فرزندان طبقه حاکم این فرصت را دارند تا مانند اسلاف خود صاحب روح قدرت شوند.

- جلوه‌های روح قدرت

اقوامی و مللی که در سطح ملی و بین‌المللی، صاحب قدرت برتر شدند، از نشانه‌هایی برخوردار بودند که در کنش و شخصیتشان دیده می‌شد. ویژگی‌هایی که ویل دورانت^۱ برای اسپانیایی‌ها در زمان اوج قدرتشان، ذکر می‌کند، عبارت‌اند از ۱. افتخار به پاکی خونشان ۲. استقلال و استغنائی غرورآمیز روح ۳. جوینده و مکتسب ۴. تحمل سختی‌ها و مشقات با بردباری ۵. تشنه ماجراجوئی ۶. استقبال از خطر ۲. هرودت از غرور ایرانیان دوره هخامنشی سخن می‌گوید: «خود را برترین قوم روی زمین از هر نظر می‌دانند»^۳. ژان پلان کارپین^۴ که در سال ۶۴۴ ق، به مغولستان سفر کرد، از غرور مغولان و رفتار توهین‌آمیز آن‌ها با فرمانروایان سایر کشورها سخن می‌گوید.^۵ اعراب مسلمان نیز در اوج قدرتشان، خود را قوم برگزیده می‌دانستند.^۶ برخورداری از اعتماد به نفس نیز از نشانه‌های اعراب فاتح بود. از مثنی بن حارثه نقل شده است: «در جاهلیت و اسلام با عرب و عجم جنگ کردم بخدا که روزگار جاهلیت یکصد عجم پرتوان‌تر از هزار عرب بود و اکنون یکصد عرب پرتوان‌تر از هزار عجم است»^۷.

^۱ Will Durant

^۲ دورانت، تاریخ تمدن، ۳۲۹/۱۸-۳۳۱.

^۳ هرودت، تاریخ هرودت، ۶۴.

^۴ Jean Plan Carpin

^۵ پلان کارپین، سفرنامه پلان کارپین، ۴۶.

^۶ ابن سعد کاتب واقدی، طبقات، ۲/۱.

^۷ طبری، تاریخ طبری، ۱۶۱۷/۵.

ویژگی‌هایی که در مورد اقوام و ملل فاتح ذکر شد، در واقع جلوه‌های روح قدرت‌اند و در هفت ویژگی خلاصه می‌شوند:
۱. کمال‌گرایی ۲. غرور ملی یا قومی ۳. ماجراجویی و استقبال از خطر ۴. میل به خشونت ۵. سلطه‌جویی ۶. امید به آینده ۷. زیاده‌خواهی.

- الگوی پیدایش روح قدرت در تاریخ ایران؛ فلسفه ظهور حکومت‌ها

ابن خلدون به تفصیل، به دلایل ظهور و سقوط حکومت‌ها پرداخته و تفسیر خود را بر مبنای عصبیت استوار کرده است.^۱ مراد از عصبیت، نوعی پیوند دفاعی قبیله‌ای است که روابط داخلی و خارجی بادیه‌نشینان را تنظیم می‌کند.^۲ ابن خلدون در تشریح رابطه عصبیت و کسب قدرت می‌نویسد: «ریاست جز بوسیله قدرت و غلبه بدست نمی‌آید و غلبه... تنها از راه عصبیت حاصل می‌شود».^۳ به باور الجابری، نظریه ابن خلدون ابهامات و تناقضات زیادی دارد، زیرا عصبیت نقشی را که ابن خلدون برایش تعریف کرده است، یعنی تشکیل و پی‌ریزی دولت ایفا نمی‌کند، مگر با برآورده شدن شروط معینی که در هر یک از قبایل بادیه‌نشین، و ویژگی‌های خاص خود را دارد.^۴ برخی دیگر از پژوهشگران نیز معتقدند که ابن خلدون برای ترسیم نظریات جهان‌شمول خود، بر استقرای ناقص و محدود تکیه و بر ملاحظات معینی از تاریخ اسلام به‌ویژه تاریخ مغرب عربی، بسنده کرده است و به‌جای اینکه ملاحظاتش را در این چارچوب زمانی و مکانی محدود کند، کوشید آن‌ها را تعمیم دهد و قانون فراگیری بسازد.^۵

در ارزیابی نظریه عصبیت ابن خلدون، باید گفت که در قیاس با سایر نظریه‌های اندیشمندان مسلمان، ظرافت و نوآوری بیشتری دارد و تأثیر پیوندهای قبیله‌ای در شکل‌گیری برخی از حکومت‌ها را به‌خوبی تحلیل کرده است، اما نمی‌تواند الگویی برای درک چگونگی ظهور و سقوط همه حکومت‌ها فراهم کند. بنابراین، عوامل متعددی که در ظهور و سقوط حکومت‌ها و جابجایی قدرت دخیل‌اند، باید ذیل مفهوم فربه‌تری گنجانده شوند: روح قدرت.

روح قدرت هیچ‌گاه به‌یک‌باره پدیدار نشده است و جویندگان قدرت همواره چهار مرحله را طی کرده‌اند: ۱. مقاومت در برابر قدرت حاکم ۲. خروج از انزوا و نزدیکی به کانون قدرت ۳. درک اهمیت قدرت ۴. تکاپوی قدرت. ۵. سرنگونی قدرت حاکم.

فاصله میان اولین مرحله تشکیل روح قدرت؛ یعنی برخورد قدرت حاکم با منبع بالقوه قدرت تا تولید روح قدرت، دوران تکامل روح قدرت نامیده می‌شود. پیمودن این مراحل از چند سال تا چند قرن، به طول می‌انجامد و بذر روح قدرت زمانی

^۱ الجابری، اندیشه ابن خلدون؛ عصبیت و دولت، ۳۹۶.

^۲ همان، ۲۵۱.

^۳ ابن خلدون، مقدمه، ۲۴۹/۱.

^۴ الجابری، اندیشه ابن خلدون؛ عصبیت و دولت، ۳۰۴.

^۵ همان، ۴۱۱-۴۱۲.

در جویندگان قدرت کاشته می‌شد که با قدرت حاکم برخورد می‌کردند و نوعی تقابل و تضاد منافع بین آن‌ها ایجاد می‌شد. در گام نخست، اراده قدرتشان تجلی پیدا می‌کرد و کانونی از اراده‌های قدرت شکل می‌گرفت. سپس صاحبان اراده قدرت مرحلی را طی می‌کردند تا به اراده قدرتی متراکم، پخته، ریشه‌دار و مبتنی بر عقلانیت و کمال‌گرایی دست پیدا کنند. اگر روند تکاپوی قدرت، نسل‌ها به طول می‌انجامید، هر نسلی بر تراکم اراده قدرت می‌افزود، آن را تکامل می‌داد و به نسل بعدی منتقل می‌کرد تا روح قدرت شکل بگیرد. در غیر این صورت، تلاش برای کسب قدرت، با ناکامی مواجه می‌شد و در صورتی که از مسیر خشونت و عصیانگری بود، صرفاً به شورش کور و محکوم به شکست منجر می‌شد و حتی اگر به شکل‌گیری دولت می‌انجامید، یک قدرت‌گیری زود هنگام و محکوم به سقوط بود. ماکیاولی^۱ به این مسئله اشاره می‌کند: «حکومت‌هایی که یکشنبه برپا می‌شوند، همچون هر چیزی که در طبیعت به‌شتاب زاده شود و بی‌بالد، تنه و ریشه‌ای استوار ندارند و به نخستین تندباد برکنده می‌شوند»^۲.

منتظران قدرت پس از طی کردن دوره‌هایی از انتظار برای کسب قدرت، اصولی را که لازمه روح قدرت است، از جمله درک اهمیت قدرت و چگونگی کسب و حفظ آن را فرامی‌گیرند و در این فاصله، در مقابل قدرت حاکم مقاومت می‌کنند. فقط کسانی می‌توانند به قدرت برسند که در مقابل قدرت حاکم مقاومت کنند و با آن تضاد داشته باشند. در واقع، تضاد لازمه روح قدرت است و تجربه تاریخ نشان می‌دهد تمام کسانی که به قدرت رسیدند، دوره‌ای از تضاد و کشمکش با قدرت حاکم را تجربه کردند، زیرا فقدان تضاد و مقاومت باعث می‌شود قدرت حاکم سلطه‌اش را بر رقبا تحمیل کند و با ایجاد میل به سلطه‌پذیری، مانع پیدایش روح قدرت در آن‌ها می‌شود. در واقع، سلطه‌پذیری نقطه مقابل روح قدرت است.

به‌علاوه، در این فاصله، منتظران قدرت با قدرت آشنا می‌شوند و با مشاهده مزایایی که قدرت برای طبقه حاکم به همراه آورده است و آثار ناخوشایند فقدان قدرت برای خودشان، اراده قدرتشان متراکم‌تر می‌شود. البته خروج از محدوده جغرافیایی یا طبقاتی خود و توجه به مسائل سیاسی نیز برای پیدایش و تکامل روح قدرت ضروری است، زیرا انزوا با روح قدرت در تضاد است و جویندگان قدرت باید به حوزه قدرت نزدیک شوند تا روح قدرت را به دست آورند. به‌علاوه، خروج از انزوا و نزدیکی به کانون قدرت، به آن‌ها کمک می‌کند تا از زوال روح قدرت در طبقه حاکم آگاه شوند.

تجربه تاریخ ایران این روند پیدایش روح قدرت را اثبات کرده است. هرگاه سلسله‌ای بر ایران حکومت می‌کرد، قوم یا منطقه‌ای تکاپوی قدرت را آغاز می‌کرد و در صورتی که صاحب روح قدرت می‌شد، به قدرت می‌رسید. زمانی که ساسانیان (حکومت: ۲۲۴-۶۳۶ م) بر ایران حکومت می‌کردند، اعراب منتظر قدرت بودند و برخلاف تصور رایج، روح قدرت اعراب از مدت‌ها قبل از ظهور دین اسلام، در میان اعراب ساکن مرزهای دولت ساسانیان، پدیدار شده بود. ابن‌عثم کوفی سابقه

^۱ Machiavelli

^۲ ماکیاولی، شهریار، ۱۱۵.

پیدایش روح قدرت اعراب را در دوره خسرو انوشیروان (حکومت: ۵۳۱-۵۷۹ م) جستجو می‌کند.^۱ در این فاصله، اعراب در مرزهای ایران تاخت و تاز می‌کردند و نه تنها غنائمی به دست می‌آوردند که مشوق آن‌ها برای ادامه جدال بود، بلکه نشانه‌های زوال روح قدرت را در ایرانیان مشاهده می‌کردند و هر گامی که برمی‌داشتند، زمینه برای تکامل روح قدرتشان هموارتر می‌شد، زیرا ارزش قدرت را بیشتر درک می‌کردند. سرانجام، اعراب مسلمان به آن‌ها ملحق شدند و دولت ساسانیان را منقرض کردند.

تُرک‌ها و دیلمیان نیز چنین مسیری را طی کردند. با سقوط ساسانیان در اوایل قرن اول هجری، اعراب مسلمان به منطقه دیلم حمله کردند، اما دیلمی‌ها تسلیم نشدند و سه قرن مقاومت کردند. تا جایی که برای اعراب، به نماد دشمن تبدیل شدند. در سال ۶۷ ق، یکی از یاران مصعب بن زبیر در توجیه کشتار یاران مختار گفت: «به نزد ما خون آنها از خون ترکان و دیلمیان حلالتر بود».^۲ وقتی ایرانیان سپاه مختار به دست مصعب اسیر شدند، برای قانع کردن او و نجات جان خود گفتند: «ای پسر زبیر ما اهل قبیله شماییم و بر ملت شما، نه ترکیب و نه دیلم».^۳

در این مدت، دیلمی‌ها بارها مورد حمله قرار گرفتند یا در سرزمین‌های مجاور دیلم، به تاخت و تازهای محدود یا راهزنی و غارتگری پرداختند و برخی نیز به‌عنوان مزدور به ارتش عباسیان و سامانیان پیوستند. دیلمیان با این برخوردها و روابط، صاحب روح قدرت شدند و با مشاهده زوال روح قدرت اعراب، برای کسب قدرت وارد عمل شدند. مهم‌ترین نتیجه این تحولات، تشکیل سلسله آل بویه (حکومت: ۳۲۲-۴۴۷ ق) بود.

دوران انتظار تُرک‌ها برای قدرت، بیش از سه قرن به طول انجامید. تُرک‌ها در اواسط قرن اول هجری، در مقابل فاتحان عرب که به آسیای مرکزی وارد شدند، دست به مقاومت زدند و قابلیت‌های نظامی خود را اثبات کردند. منصور (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸ ق) دومین خلیفه عباسی به جنگاوری تُرک‌ها اذعان کرد: «ترکان حاصل سنگستانند و فرزندان جنگ».^۴ تُرک‌ها به‌عنوان مزدور (غلامان نظامی) به ارتش عباسیان و سامانیان (حکومت: ۲۷۹-۳۹۵ ق) راه یافتند و از نزدیک، با قدرت آشنا شدند و اهمیت آن را درک کردند. نتیجه آن، تضعیف خلفای عباسی، فروپاشی دولت سامانیان و تشکیل سلسله غزنویان (حکومت: ۳۸۸-۵۸۲ ق) بود.

قبایل غُز که حکومت سلجوقیان (حکومت: ۴۲۹-۵۹۰ ق) را تشکیل دادند، تکاپو برای قدرت را حداقل از اواخر دوره سامانیان آغاز کردند و هرچند با قدرت‌گیری غزنویان، متوقف شدند، اما روند پیدایش روح قدرتشان ادامه یافت. غُزها ابتدا به‌عنوان سرباز کمکی، به ارتش غزنویان پیوستند و با نزدیکی به کانون قدرت، با قدرت آشنا شدند. سپس، تکاپو برای کسب

^۱ ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ۴۶-۴۷.

^۲ طبری، تاریخ طبری، ۸/۳۴۰۰.

^۳ همان، ۳۴۱۳.

^۴ همان، ۴۹۹۹/۱۱.

قدرت را آغاز کردند. بیهقی که شاهد پیدایش روح قدرت سلجوقیان بود، استخدام آن‌ها در ارتش غزنویان را اشتباهی بزرگ می‌داند: «بابتدا خطا بود این ترکمانان را آوردن و بمیان خانه خویش نشانند».^۱

وقتی غزها تصمیم گرفتند ماوراءالنهر را رها کنند و در قلمرو غزنویان (در خراسان) ساکن شوند، نامه‌ای برای احمد عبدالصمد وزیر سلطان مسعود غزنوی ارسال و درخواست کردند مناطق مرزی نسا، فراوه و باورد به آن‌ها واگذار شود؛ درخواستی که وزیر را شگفت‌زده کرد: «تا اکنون سر و کار ما با شبانان بود اکنون امیران ولایت گیران آمدند».^۲ وزیر به خوبی متوجه شد که سلجوقیان صاحب روح قدرت شده‌اند و دیگر نباید مانند صحراگردان یا راهزنان، با آن‌ها رفتار شود. هرچه سلجوقیان بیشتر در قلمرو غزنویان پیشروی می‌کردند و به کسب قدرت نزدیک‌تر می‌شدند، روح قدرتشان قوی‌تر می‌شد.

صفویه نیز برای کسب قدرت، همین مراحل را در بستر متفاوتی طی کردند. این خاندان وارث روح قدرتی بود که با سیاسی شدن تصوف ایجاد شد. تصوف که تا پیش از حمله مغول به ایران (اوایل قرن هفتم هجری)، منادی سکوت و انزوا بود، در دوره ایلخانان (حکومت: ۶۵۴-۷۳۶ ق)، مسیر کسب قدرت را پیمود؛ تغییری چشمگیر که به پدیدار شدن روح قدرت در خاندان صفوی و طرفداران آن طریقت انجامید. در این مسیر، شیخ جنید و پسرش شیخ حیدر در سال‌های ۸۶۴ ق و ۸۹۳ ق، جانشان را از دست دادند، اما سرانجام، شاه اسماعیل با اتکا به روح قدرتی که ایجاد شده بود، در سال ۹۰۷ ق، تبریز را فتح کرد و بر اریکه قدرت تکیه زد.

سلسله‌های افشاریه (۱۱۴۸-۱۲۱۰ ق) و زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ ق) در بستری متفاوت شکل گرفتند، زیرا به یکباره پدیدار شدند و در واقع، محصول روح قدرت نبودند. به همین دلیل، مدت کوتاهی بر اریکه قدرت باقی ماندند. نادرشاه به قبیله افشار تعلق داشت و هرچند این قبیله در شکل‌گیری دولت صفویه و ساختار سیاسی آن ایفای نقش کرد، اما هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد این نقش سیاسی زمینه‌ساز قدرت‌گیری نادر بود. در واقع، نادر بیش از هر چیز با اتکا به توانایی‌های شخصی خود و با استفاده از فرصتی که برایش فراهم شده بود، علیه افغان‌ها وارد عمل شد و قدرت را قبضه کرد، اما با قتل او، دستاوردهایشان بر باد رفت و قلمرو جانشینانش به خراسان محدود شد. طایفه زندیه حتی فاقد پیشینه سیاسی قبیله افشاریه بود و دست‌یابی کریم‌خان به قدرت، بیش از هر چیز نتیجه قابلیت‌های خود او بود. به همین دلیل، مرگ او به فروپاشی زود هنگام حکومت زندیه منجر شد.

قاجارها مراحل چهارگانه را طی کردند و تکاپوی آن‌ها برای کسب قدرت، سه نسل به طول انجامید. این طایفه ابتدا با تشکیل حکومت صفویه، به عنوان یکی از طوایف قزلباش وارد عرصه قدرت شد و فتحعلی‌خان سرکرده آن طایفه با ورود به اصفهان تحت محاصره افغان‌ها و تلاش برای کمک به شاه سلطان حسین، گام مهمی در مسیر دست‌یابی قاجارها به قدرت برداشت. پیوستن فتحعلی‌خان به شاهزاده طهماسب میرزا، نام وی را به عنوان یکی از مدعیان اصلی قدرت در ایران پس از سقوط

^۱ بیهقی، تاریخ بیهقی، ۷۷، ۳۴۸.

^۲ همان، ۶۱۲.

صفویه مطرح کرد، اما ظهور نادر مانع تحقق خواسته‌های قاجارها شد و به قتل فتحعلی خان انجامید. محمدحسن خان فرزند فتحعلی خان با شورش علیه نادر، تکاپوی قاجارها برای قدرت را ادامه داد و با قتل نادر، در یک قدمی تخت سلطنت قرار گرفت، اما او نیز مغلوب کریم خان شد و سرانجام، فرزندش آغامحمدخان رقبا را مغلوب کرد و حکومتی تشکیل داد که بیش از صد و سی سال به طول انجامید.

- دلایل و پیامدهای زوال روح قدرت

ویل دورانت سقوط امپراتوری روم را با اخلاقیات مردم و مشکلات اجتماعی و اقتصادی گره می‌زند: «علل اصلی انحطاط امپراتوری روم در وجود مردم آن، در اخلاقیاتشان، در مبارزه طبقاتی، در افول تجارت، خودکامگی بوروکراسی، در مالیات گزاف و نرمش ناپذیر و در جنگهای توانفرسایش بوده است».^۱ ابوالحسن مسعودی (متوفی: ۳۴۵ ق) از زبان منصور عباسی، در مورد دلایل سقوط امویان می‌نویسد: «بنی امیه ملک خویش را مضبوط و محفوظ داشتند و بکارهای بزرگ می‌پرداختند و از کارهای حقیر برکنار بودند تا کار به فرزندان عیاش آنها رسید که همه همشان شهوت پرستی و لذت جوئی... بود».^۲

ابن خلدون همان‌گونه که عصبیت را عامل اصلی تشکیل حکومت می‌داند، ریشه‌های زوال قدرت را نیز در اضمحلال عصبیت جستجو می‌کند: «هرگاه عصبیت زایل گردد نیروی حمایت و دفاع قبیله نقصان می‌پذیرد تا چه رسد باینکه بتوسعه طلبی برخیزند و آنوقت ملت‌های دیگر آنان را می‌بلعند و از میان می‌برند».^۳ در جایی دیگر، تباهی عصبیت را عامل از میان رفتن روح دلاوری و جنگاوری و ایجاد ضعف، فرسودگی و سالخوردگی دولت برمی‌شمارد.^۴ به باور وی، استبداد یکی از دلایل زوال عصبیت است، زیرا «فرمانروای خودکامه عصبیت دیگران را سرکوب می‌سازد و تمام عصبیت‌ها را رام خود می‌کند و همه ثروتها و اموال را به خود اختصاص می‌دهد».^۵ در جایی دیگر، ایجاد شکاف بین فرمانروا و خویشاوندانش و خواری و انقیاد صاحبان عصبیت را از عوامل زوال عصبیت می‌داند.^۶ هرچند نظریه ابن خلدون در مورد دلایل زوال قدرت دارای بداعت و ظرافت است، اما نمی‌تواند الگویی برای تحلیل زوال همه حکومت‌ها فراهم کند. بنابراین، صرفاً برای آشکارسازی برخی از دلایل زوال حکومت‌های دارای منشأ عشیره‌ای کاربرد دارد. تأکید ابن خلدون بر جابجایی قدرت بین عشیره‌ها نیز به خوبی نشان می‌دهد که وی اعراب و حکومت‌های بدوی

^۱ دورانت، تاریخ تمدن، ۳۵۴/۹.

^۲ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۲۸۷/۲.

^۳ ابن خلدون، مقدمه، ۲۶۸/۱.

^۴ همان، ۳۲۱.

^۵ همان، ۳۲۰.

^۶ همان، ۲۶۸، ۳۵۰.

شمال آفریقا را مدنظر داشت و با تمرکز بر دلایل زوال آن‌ها کوشید الگویی برای تحلیل تمام تحولات تاریخی ارائه دهد.

بیشتر اندیشمندان و مورخان عواملی مانند روحیه عیاشی واپسین فرمانروایان سلسله‌ها و ظلم و ستم به مردم را عامل نابودی حکومت‌ها می‌دانند، اما واقعیت این است که عیاشی و خوشگذرانی فرمانروایان و ظلم و ستم به مردم نتیجه زوال روح قدرت است. در واقع، کسانی که سال‌ها و گاهی نسل‌ها، برای دست‌یابی به قدرت تلاش می‌کنند و نمایندگان اصلی روح قدرت‌اند، بعد از کسب قدرت، به اقداماتی دست می‌زنند که نشان می‌دهد روح قدرتشان دچار زوال شده است، زیرا روح قدرت ایستا نیست و همواره در معرض تغییر و تحول است. بنابراین، کامل می‌شود یا به نقصان دچار خواهد شد؛ روندی که گاهی از لحظه تشکیل حکومت شروع می‌شود.

وقتی قدرت به دست آید، کارکرد روح قدرت معطوف به حفظ و تقویت آن است؛ کارکردی که در قالب کشورداری و مدیریت قدرت، تجلی پیدا می‌کند. بنابراین، بقا و تکامل روح قدرت به‌مثابه حفظ و افزایش قدرت است و زوال روح قدرت موجب سقوط حکومت می‌شود. نشانه‌های تکامل و زوال روح قدرت در رفتار طبقه حاکم و جویندگان قدرت هویداست و مهم‌ترین نشانه تضعیف روح قدرت در طبقه حاکم که به منتظران قدرت چراغ سبز نشان می‌دهد، بی‌تفاوتی آن‌ها نسبت به مسائل سیاسی و سرنوشت کشور و قلمروشان است. به همین دلیل، در طول تاریخ، هرگاه روح قدرت فرمانروایان تضعیف شد، حوزه فعالیتشان از قصر و اقامتگاهشان، فراتر نمی‌رفت و بی‌تفاوتی نسبت به مرزها به‌منزله زوال روح قدرت بود. نویسنده مکافات‌نامه در مورد شاه سلطان حسین (حکومت: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق) آخرین پادشاه صفوی چنین می‌سراید:

چو دشمن به ملکش زدی ترکتاز نمی‌کرد کاری به غیر از نماز
نمودی اگر خصم ملکش خراب همی‌کرد از غصه چشمی پر آب.^۱

در برخی موارد، فرمانروایان ایران در زوال روح قدرت در اخلافشان نقش مهمی داشتند. نمونه بارز آن، شاه عباس اول (حکومت: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق) است. وی که نگران شورش پسرانش بود، آن‌ها را در حرم‌سرا زندانی کرد. زندگی در حرم‌سرا و دوری از قدرت، مانع تکامل و حتی شکل‌گیری اراده قدرت در شاهزادگان شد و به زوال روح قدرت در ارکان دولت صفوی انجامید. کروسینسکی^۲ که در سال‌های پایانی حکومت صفوی، در اصفهان زندگی می‌کرد، در مورد این سیاست، گزارشی ارائه می‌دهد که نشان‌دهنده فقدان اراده قدرت در شاهزادگان صفوی است: «شاه‌عباس گفت: درست نیست که شاهزاده‌ها را بیش از اندازه در معرض نگاه مردم قرار داد، چون مردم عموماً خورشید در حال طلوع را نیایش

^۱ علل برافتادن صفویان، ۷۹.

^۲ Krusinski

می‌کنند... بنابراین، برای حفظ تاج و تختش باید بیشتر احتیاط کند. وی افزود: چون آنچه ناشناخته است و سوسه برانگیز نیست، شاهزاده‌ها که به این شیوه در انزوا تربیت می‌شوند، از این زندگی راضی‌اند و کاملاً به آن عادت می‌کنند. در نتیجه، هیچ‌گونه جاه‌طلبی ندارند و گاه‌گاهی زندگی خود را بر شکوه شاهانه ترجیح می‌دهند.^۱

وقایع ماه‌های پایانی حکومت صفویه آثار نامطلوب فقدان روح قدرت را اثبات کرد، زیرا شاه سلطان حسین که در اصفهان تحت محاصره بود، برای مقابله با افغان‌ها، تصمیم گرفت یکی از شاهزادگان را به خارج از اصفهان بفرستد تا نیروی کمکی جمع‌آوری کند، اما شاهزاده صفی‌میرزا پس از ترک حرم‌سرا، فقط سه هفته، مقام جانشینی پدرش را بر عهده گرفت و به بهانه سردرد، دوباره به حرم‌سرا برگشت.^۲

۱. دستیابی به قدرت و تغییر سبک زندگی فاتحان

زوال روح قدرت ممکن است از لحظه دست‌یابی به قدرت، آغاز شود، زیرا تا زمانی که تکاپوی قدرت وجود دارد، روح قدرت رو به تکامل است، اما بعد از این که قدرت به دست آمد، زمینه برای زوال روح قدرت فراهم می‌شود. اولین دلیل روان‌شناختی این زوال آن است که بشر به تدریج به آنچه دارد، عادت می‌کند و از درک ارزش داشته‌هایش غافل می‌شود. بنابراین، نسل دوم طبقه حاکم در قیاس با نسل اول که از قدرت محروم بودند و آن را با تلاش و کوشش بسیار به دست آوردند، انگیزه کمتری برای حفظ آن دارند. دومین دلیل این است که هرچند میل انسان به قدرت بسیار قوی است، اما قدرت انتهای خواسته‌های بشری نیست و هرگاه تحقق یابد، صرفاً به وسیله‌ای برای دست‌یابی به سایر اهداف تبدیل می‌شود. بنابراین، هرچند طبقه حاکم از این واقعیت به خوبی آگاه است که توجه بیش از اندازه به رفاه و آسایش خود، ممکن است به تضعیف موقعیتش منجر شود، اما نمی‌تواند از گرایش قوی انسانی خود به رفاه و آسایش جلوگیری کند. این تغییر رویه معمولاً با نسل دوم شروع می‌شود و امری طبیعی است، زیرا نسل اول برای کسب قدرت تلاش می‌کند و در آن مسیر، متحمل سختی و هزینه می‌شود. بنابراین، ارزش قدرت را درک می‌کند، اما نسل‌های بعدی که چنین تجربه‌ای نداشتند، قدرت را صرفاً وسیله‌ای برای برخورداری از رفاه و تجمل می‌دانند.

مسعودی با مقایسه منصور عباسی و پسرش مهدی (حکومت: ۱۵۸-۱۶۹ ق) اختلاف رویکرد نسل اول و دوم خاندان عباسی به قدرت را به تصویر می‌کشد: «مردی کاردیده و صاحب‌رأی و سرد و گرم روزگار چشیده... از حادثه نمی‌هراسید و در مقابل خطر سستی نمی‌گرفت. گاه چنان می‌بخشید که می‌گفتند بخشنده‌ترین مردم است و گاه چنان امساک می‌کرد که می‌گفتند بخیل‌ترین مردم است. تدبیر ملوک داشت و جهش شیر. باک نداشت که ملک خویش را به مرگ

^۱ کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ۳۶-۳۷.

^۲ همان، ۳۷.

دیگران حفظ کند. چندان مال بگذاشت که پیش از او و پس از او هیچ خلیفه نداشت. ترکه او نهصد هزار هزار و شصت هزار هزار بود که وقتی مهدی به خلافت رسید همه را پخش کرد»^۱.

تجربه تاریخ ایران نشان داده است که تمام تکیه‌زندگان بر اریکه قدرت این موفقیت را در سایه نقش متفاوتی که بازی می‌کردند، به دست آوردند؛ نقشی که عامه مردم ایران از انجام آن عاجز بودند. اعراب، دیلمیان، تُرک‌ها و مغول‌ها با اتکا به نقش خود به‌عنوان سرباز و جنگجو، موفق شدند بر رقبا غلبه کنند و تا زمانی که این نقش را ایفا می‌کردند، روح قدرتشان رو به تکامل بود، ولی زمانی که به نقش‌هایی روی آوردند که مختص طبقه محکوم بود، با زوال روح قدرت مواجه شدند.

در واقع، این فاتحان بعد از تشکیل حکومت، به تدریج از نظامی‌گری فاصله گرفتند، زیرا با رفاه و خوش‌گذرانی در تضاد بود. بنابراین، نسل‌های بعدی آن‌ها نظامی‌گری را رها کردند و به حکامی تبدیل شدند که به‌ندرت کاخشان را ترک می‌کردند یا به زمین‌داری و تجارت روی می‌آوردند تا از زندگی در شهرها و خانه‌های خود لذت ببرند. در میان اندیشمندان بزرگ، ارسطو به این مسئله توجه کرده است: «بیشتر کشورهای جنگ‌افروز فقط تا زمانی ایمن بوده‌اند که نبرد می‌کرده‌اند، ولی همین‌که امپراتوری خویش را برقرار داشته‌اند سر در تباهی نهاده‌اند، و در روزگار صلح، همچون آهنی که بر اثر بیکاری زنگار می‌گیرد، خوی پیکارجوی خویش را از دست داده‌اند؛ گناه این تباهی به گردن قانون‌گذارانی بوده است که شیوه درست بهره‌گرفتن از آسایش را به مردم نیاموخته‌اند»^۲.

قبایل تُرک قزلباش که شکل‌گیری و بقای دولت صفویه مدیون شمشیر آن‌ها بود، با گذر زمان، در شهرها ساکن شدند و چنان از نقش خود فاصله گرفتند که در اواخر دوره صفوی، هیچ شباهتی به جنگجویان نداشتند، زیرا عمدتاً به کارهای اداری مشغول شدند یا به‌عنوان زمین‌دار، بازرگان و حتی کاتب و شاعر، کاملاً به طبقه محکوم شبیه شدند. نتیجه این تغییر سبک زندگی، عاری شدن از روح قدرت بود. نویسنده مکافات‌نامه فرزندان این قزلباش‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند:

جوانان بک‌زاده خوشقماش که سنجابشان بود دایم فراش

نکرده ز دامان مادر سفر به غیر از ضروری به جای دگر

به صد ناز و عزّت به بار آمده نرفته به بیت‌الخلا بی دده

^۱ مسعودی، التنبیه‌الاشراف، ۳۲۳.

^۲ ارسطو، سیاست، ۳۱۷-۳۱۸.

ز راه ترحم بر آن بچه‌ها ز ره خون ببارید از دیده‌ها.^۱

۲. اختلاط با طبقات محکوم

چون طبقه محکوم فاقد روح قدرت است، اختلاط طبقه حاکم با طبقه محکوم باعث می‌شود طبقه حاکم ویژگی‌های طبقه محکوم را فراگیرد و روح قدرتش فروکش کند. به همین دلیل، خلیفه معتصم (حکومت: ۲۱۸-۲۲۷ ق) که سربازان مزدور تُرک را به طور گسترده به خدمت گرفت، آن‌ها را در محله‌های خاصی اسکان داد و از ازدواج و ارتباطشان با غیر تُرک‌ها جلوگیری کرد.^۲ مسلم است که معتصم به خوبی می‌دانست اختلاط سربازان تُرک با شهرنشینان و روستائیان عاری از روح قدرت، به زوال روح قدرت آن‌ها منجر می‌شود.

۳. موروثی شدن قدرت

موروثی شدن قدرت، یکی از عوامل اصلی فروکش کردن روح قدرت است، زیرا سهولت دست‌یابی به قدرت، باعث می‌شود انگیزه حفظ، افزایش و انتقال آن کاهش یابد. اصولاً در نظام‌های موروثی، برخورداری از روح قدرت و کسب آموزش‌هایی که روح قدرت را ایجاد می‌کنند، برای وارثان قدرت ضروری به نظر نمی‌رسد؛ درست همان‌طور که فرزندان خانواده‌های ثروتمند در قیاس با فرزندان خانواده‌های فقیر، برای کسب ثروت یا حفظ آن، انگیزه کمتری دارند و به همین دلیل، انتقال بین نسلی ثروت متوقف می‌شود.

۴. احساس آرامش

چون قدرت خواستنی بوده است، تاریخ بشر به ندرت شاهد صلح و آرامش بود و هر حکومتی که احساس آرامش کرد، محکوم به زوال بود، زیرا کشمکش و استقبال از خطر باعث تداوم روح قدرت می‌شد و احساس آرامش، انگیزه دفاع و خشونت را که لازمه روح قدرت است، از بین می‌برد. سلسله صفویه زمانی در مسیر کاهش روح قدرت قرار گرفت که عهدنامه صلح زهاب (۱۰۴۹ ق) را با عثمانی‌ها امضا کرد و آرامش در مرزهای ایران برقرار شد. همین احساس آرامش باعث شد درباریان صفوی، شاه سلطان حسین ضعیف را بر برادر لایقش عباس میرزا ترجیح دهند. شاه سلیمان (حکومت: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق) که سنگ بنای سقوط سلسله صفوی را گذاشت، در آستانه مرگ، وصیت کرد: «هرگاه اراده کشورگشایی داشته باشید فرزندانم عباس را پادشاه نمایید، و هرگاه استراحت خود و خرابی مملکت را خواسته باشید فرزندانم سلطان حسین میرزا را پادشاه کنید».^۳

^۱ علل برافتادن صفویان، ۱۵۷.

^۲ یعقوبی، البلدان، ۳۱-۳۲.

^۳ مروی، عالم‌آرای نادری، ۱۸/۱.

۵. مهاجرت فاتحان

ویل دورانت یکی از دلایل زوال پرتغال را خروج افراد دلیر آن کشور و اقامت آن‌ها در مستعمرات می‌داند.^۱ این عامل در مورد سایر ملل، اقوام و مناطق نیز مصداق پیدا می‌کند و در طول تاریخ، مهاجرت فاتحان یکی از عواملی بود که باعث زوال روح قدرت در محمل شکل‌گیری روح قدرت آن‌ها شده است. قبایل عرب، تُرک و مغول به سرزمین‌های فتح‌شده مهاجرت کردند تا علاوه بر اداره فتوحاتشان، از نعمات آنجا برخوردار شوند. این عامل همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، زمینه‌ساز زوال خصال جنگی این اقوام شد و زادگاهشان را از روح قدرت تهی کرد. در نتیجه، هیچ‌گاه برای بار دوم، به محل تکاپوی قدرت تبدیل نشد. سخنان منصور عباسی در مورد اعراب حجاز شایان توجه است: «مردم حجاز دیباچه اسلامند و باقیمانده عرب».^۲ این سخنان نشان می‌دهد منصور معتقد بود که اعراب واقعی ساکن حجازند، نه عراق و سایر نقاط قلمرو خلافت عباسی و اعراب مهاجر هیچ نشانه‌ای از اجدادشان ندارند و از خصال عربی تهی شده‌اند.

- الگوی جابجایی روح قدرت در تاریخ ایران

آموزه‌های تاریخ نشان می‌دهد که هیچ قدرت برتر یا سلسله‌ای، دو بار در یک محمل شکل نگرفته است و هرگاه سلسله‌ای سقوط کرد یا قوم یا ملتی دچار زوال شد، دیگر هیچ‌گاه نتوانست به آن سطح از قدرت دست پیدا کند. بنابراین، ملت‌هایی که روزگاری ابرقدرت جهان بودند و امپراتوری‌های فراقاره‌ای تشکیل دادند، بعد از سقوط آن امپراتوری‌ها، دیگر نتوانستند به جایگاه برتر خود در عرصه جهانی دست پیدا کنند و حداکثر در حد یک قدرت منطقه‌ای به حیات خود ادامه دادند. به همین سیاق، خاندان‌ها، قبایلی و اقوامی که زمام امور یک کشور را به دست گرفتند، وقتی که جای خود را به رقبا دادند، دیگر نتوانستند آن را به چنگ آورند. به تعبیری دقیق‌تر، هیچ‌گاه در یک محمل، دو بار قدرت برتر ایجاد نشد و آسیاب قدرت همیشه به نوبت بود و جویندگان قدرت فقط یک‌بار از نوبت قدرت برخوردار شدند.

روند ظهور و سقوط سلسله‌های ایران نشان می‌دهد که چنین الگویی در تاریخ ایران وجود داشته است. برای روشن شدن این موضوع، جدول زیر طراحی و نام، خاستگاه جغرافیایی و تبار بنیان‌گذاران سلسله‌های ایران درج شده است تا الگوی جابجایی قدرت از منظر محمل شکل‌گیری آن، نمایش داده شود.

محمل شکل‌گیری روح قدرت سلسله‌های ایران (از مادها تا پهلوی)

^۱ دورانت، تاریخ تمدن، ۲۱ / ۳۱۰.

^۲ طبری، تاریخ طبری، ۴۹۹۹/۱۱.

ردیف	نام سلسله	خاستگاه	تبار	محمل شکل‌گیری روح قدرت
۱	مادها	همدان	ایرانی / ماد	قبیله ماد
۲	هخامنشی	فارس	ایرانی / پارس	قبیله پارس
۳	سلوکیان	مقدونیه	مقدونی	قبایل مقدونی
۴	اشکانیان	خراسان	ایرانی / پارت	قبیله پارت
۵	ساسانیان	فارس	ایرانی / پارس	روحانیت زرتشتی
۶	خلفای راشدین	عربستان	عرب	قبایل عرب حجاز
۷	امویان	عربستان	عرب / بنی‌امیه	قبایل عرب شام
۸	عباسیان	عربستان	عرب / بنی‌هاشم	قبایل عرب و مردم خراسان
۹	طاهریان	خراسان	ایرانی / خراسانی	-
۱۰	صفاریان	سیستان	ایرانی / سیستانی	عیاران سیستان
۱۱	سامانیان	ماوراءالنهر	ایرانی	دهقانان ماوراءالنهر
۱۲	آلبویه	دیلمان	ایرانی / دیلمی	جنگجویان و مزدوران دیلمی
۱۳	غزنویان	سیستان	تُرك / قزلق	غلامان تُرك
۱۴	سلجوقیان	تُركستان	تُرك / غُز	قبیله غُز
۱۵	خوارزمشاهیان	خوارزم	تُرك / خلیج	قبایل تُرك خوارزم
۱۶	ایلخانان	مغولستان	مغول / قیات	قبایل مغولستان
۱۷	تیموریان	ماوراءالنهر	مغول / برلاس	قبایل مغول ماوراءالنهر
۱۸	قراقویونلوها	آسیای صغیر	ترکمن / قراقویونلو	قبایل ترکمن شمال عراق
۱۹	آق‌قویونلوها	آسیای صغیر	ترکمن / آق‌قویونلوها	قبایل ترکمن آسیای صغیر
۲۰	صفویه	آذربایجان	ایرانی / آذربایجانی	پیروان طریقت صفوی
۲۱	افشاریه	خراسان	ایرانی / تُرك افشار	-
۲۲	زندیه	قلمرو علیشکر (همدان)	ایرانی / لر	-
۲۳	قاجاریه	ولایت استرآباد	ایرانی / ترکمن قاجار	قبیله قاجار

جدول فوق نشان می‌دهد سلسله‌هایی که تاکنون بر ایران حکومت کرده‌اند، از لحاظ محمل شکل‌گیری روح قدرت، با یکدیگر تفاوت داشتند، زیرا برخی بر ساکنان منطقه یا قبیله و طایفه خود و برخی بر قشر و طبقه خود متکی بودند. بنابراین، قدرت همیشه بین محمل‌های مختلف جابجا می‌شد و تمام سلسله‌های ایران از مناطق مختلف بودند یا اگر تبار قومی یکسانی داشتند، از نظر قبیله یا خاستگاه یعنی جایی که تکاپوی قدرت را آغاز کردند، متفاوت بودند و تاریخ و پیشینه متفاوتی داشتند یا حداقل این‌که پایگاه اجتماعی و شغلی بنیان‌گذارشان متفاوت بود. بنابراین، قدرت نه تنها از لحاظ قومی و قبیله‌ای جابجا می‌شد، بلکه از لحاظ قشری و طبقاتی نیز شاهد جابجایی بود. دهقانان، عیاران، نظامیان و صوفیان هر کدام

برای دوره‌ای، قدرت را در اختیار داشتند و بعد از سقوط سلسله‌هایی که تشکیل دادند، هیچ‌گاه موفق نشدند دوباره به قدرت برسند، زیرا هرگاه سلسله‌ای منقرض می‌شد، روح قدرت از محمل شکل‌گیری آن کوچ می‌کرد و هیچ‌گاه به آنجا برنمی‌گشت.

لازم به ذکر است که ساسانیان مانند هخامنشیان از منطقه فارس برخاستند و خود را وارث هخامنشی‌ها می‌دانستند. بدین ترتیب، ایالت فارس دو بار شاهد قدرت‌گیری سلسله‌ای از تبار یکسان بود، اما فاصله بین سقوط حکومت هخامنشی و شکل‌گیری ساسانیان، حدود پانصد سال بود و ساسانیان را به‌زحمت می‌توان همان پارس‌ها دانست و البته، هیچ‌گاه به آن درجه از قدرت دست پیدا نکردند. به‌علاوه، محمل قدرت‌گیری سلسله هخامنشی نیز با محمل قدرت‌گیری ساسانیان متفاوت بود، زیرا سلسله هخامنشی در محملی قبیله‌ای شکل گرفت، اما محمل شکل‌گیری دولت ساسانیان، پایگاه اجتماعی آن‌ها به‌عنوان خادمان معبد آناهیتا بود. طاهریان و نادرشاه نیز با فاصله بیش از نه قرن، در خراسان به قدرت رسیدند، ولی هیچ شباهت قومیتی و پیوندی بین آن‌ها وجود نداشت. به‌علاوه، طاهریان از طرف عباسیان منصوب شدند و متکی به روح قدرت عباسیان بودند و حکومت افشاریه نیز مانند حکومت زندیه همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، به یک‌باره پدیدار شد و نتیجه شکل‌گیری روح قدرت نبود.

در مورد احیاء برخی سلسله‌ها نیز باید گفت که هیچ سلسله‌ای احیاء نشد، مگر این‌که دست‌نشانده و بازیچه بود یا با اتکا به دیگران، دوباره بر اریکه قدرت تکیه زد. برای نمونه، خلافت عباسی که در سال ۶۵۶ ق، به دست مغولان ساقط شد، بار دیگر در سال ۶۵۹ ق، تحت حمایت سلسله ممالیک (حکومت: ۶۴۸-۹۴۲ ق) در مصر احیاء شد و تا سال ۹۲۳ ق، هجده تن از بازماندگان عباسیان، بر مسند خلافت تکیه زدند، اما بازیچه‌ای بیش نبودند. سلسله صفویه نیز تحت حمایت نادرشاه و کریم‌خان زند، به‌طور موقت احیاء شد. شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم به کمک نادرشاه بر تخت سلطنت جلوس کردند و شاه اسماعیل سوم توسط کریم‌خان زند به‌عنوان پادشاه برگزیده شد، اما این پادشاهان صرفاً بازیچه و دست‌نشانده بودند و جلوس آن‌ها بر تخت سلطنت نتیجه بازتولید روح قدرت در خاندان صفوی نبود، بلکه با اتکا به نادرشاه و کریم‌خان، بر اریکه قدرت تکیه زدند.

- نتیجه

هرچند ظهور و سقوط حکومت‌ها و جابجایی قدرت در هر مقطعی تابع شرایط خاصی بوده، اما از الگوی نسبتاً ثابتی پیروی کرده است، زیرا روح قدرت که به‌عنوان مولد اصلی قدرت، مسیر قدرت را تعیین می‌کند، به منتظران قدرت فرصت می‌دهد تا بر اریکه قدرت تکیه بزنند و حکومتگران عاری از روح قدرت را از میدان بیرون کنند.

روح قدرت صرفاً یک تنوری روی کاغذ نیست، بلکه با آموزه‌های تاریخی اثبات شده است و نگاهی به تاریخ ایران و جهان، این نظریه را اثبات می‌کند، زیرا برخی از ملل و کشورها در بستر تاریخ، بر مسند قدرت برتر جهان تکیه زدند و امپراتوری‌های فراقاره‌ای تشکیل دادند، اما هرکدام فقط یک‌بار این جایگاه را به دست آوردند و هیچ ملت یا کشوری دو بار جایگاه ابرقدرت جهان را به دست نیاورد. در سطوح کشوری نیز همیشه مدعیانی ناهمسان قدرت را بین خود دست به دست می‌کردند. در تاریخ ایران، قدرت همواره بین ملل، اقوام، مناطق و طبقات و اقشار مختلف جابجا شده است و هیچ‌کدام برای دو بار نتوانستند زمام امور ایران را به دست بگیرند.

هرچند روح قدرت مفهومی ذهنی است، اما با درجه بالایی از تفکر و آگاهی عجین شده است. بنابراین، آن را نمی‌توان از جنس مفاهیمی ذهنی؛ مانند عشق دانست، زیرا از این قابلیت برخوردار است که در دایرة معرفت به‌ویژه معرفت سیاسی گنجانده شود و تفکر و آگاهی نهفته در روح قدرت که از عناصر سازنده آن به شمار می‌روند، خاصیت معرفت را برایش ایجاد کرده است.

روح قدرت با تجمیع و تراکم اراده‌های قدرت، در محملی شکل می‌گیرد که پیشینه‌ای از تصاحب قدرت ندارد و دست‌یابی به قدرت برای مردمان آن محمل به خواستی همگانی تبدیل شده است. بنابراین، دستاوردی جمعی و محصول گذر زمان است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. به همین دلیل، از قابلیت تکامل و زوال برخوردار است و از لحاظ سطوح و ساحت، بسط پیدا می‌کند یا محدود می‌شود. صاحبان روح قدرت از افرادی کمال‌گرا، مغرور، ماجراجو، سلطه‌جو و آینده‌نگر تشکیل می‌شوند که برای کسب و حفظ قدرت، به صورت عقلانی، از هر ابزاری از جمله خشونت بهره می‌گیرند و بعد از دوره‌ای از مقاومت و تقابل با قدرت غالب، به هدف خود دست پیدا می‌کنند.

زوال حکومت‌ها را عموماً نتیجه عواملی از قبیل تجمل‌گرایی فرمانروایان و از دست دادن خصال جنگی فاتحان می‌دانند یا به باور ابن‌خلدون، بر اثر زوال عصبیت که همان پیوندهای قبیله‌ای و عشیره‌ای است، رخ می‌دهد، اما آنچه گفته شد، دلایل پیدا و آشکار سقوط حکومت‌ها به شمار می‌رود و باید عاملی پنهان و بنیادی را جستجو کرد: زوال روح قدرت؛ زوالی که گاهی با دست‌یابی به قدرت، بی‌درنگ آغاز می‌شود و نتیجه تغییر سبک زندگی فاتحان، اختلاط با طبقات محکوم، موروثی شدن قدرت و مهاجرت فاتحان است و خود را در قالب بی‌تفاوتی نسبت به امور سیاسی و بی‌میلی به توسعه‌طلبی و حفظ قدرت نمایان می‌سازد.

روح قدرت، قانونی است که مشخص می‌کند چه کسی می‌تواند به قدرت برسد و تا چه زمانی قادر است قدرت را حفظ کند. بر همین اساس، زمان مناسب برای کسب قدرت را مشخص می‌کند و تفاوت تکاپوی قدرت بنیان‌گذاران سلسله‌ها با تکاپوهای شورشیان ناکام را آشکار می‌سازد. بنابراین، حکومت‌هایی که محصول روح قدرت بودند، عمر طولانی‌تری داشتند و هرچه انتظار برای قدرت طولانی‌تر می‌شد، روح قدرت متراکم‌تری شکل می‌گرفت و ضامن بقای قدرت برای مدتی طولانی‌تر بود.

- منابع

- آذرننگ، عبدالحسین. سقوطها، فروپاشی‌ها. چاپ دوم. تهران: انتشارات جهان کتاب، ۱۴۰۱ ش.
- آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.
- ابن‌اعثم کوفی، ابو محمد. الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ سوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش.
- ابن‌سعد کاتب. طبقات. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۰ ش.
- الجابری، محمد عابد. اندیشه ابن‌خلدون؛ عصبیت و دولت. ترجمه احمد فردی اهوازی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸ ش.
- ارسطو. سیاست. ترجمه حمید عنایت. چاپ سوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸ ش.
- بلوم، ویلیام تی. نظریه‌های نظام سیاسی. ترجمه احمد تدین. تهران: نشر آران، ۱۳۷۳ ش.

- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. چاپ دوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۲۵۳۶ ش.
- بیگدلی، محسن. ریشه‌یابی زمینه‌های انحطاط دولت صفویه (از آغاز تا فروپاشی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰ ش.
- پلان کارپن، ژان. سفرنامه پلان کارپن. ترجمه ولی‌الله شادان. تهران: انتشارات یساولی، ۱۳۶۳ ش.
- پور عزت، علی‌اصغر و غزاله طاهری عطار. «بررسی دلایل فروپاشی حکومت و تمدن باستانی هخامنشیان». پژوهش حقوق و سیاست. ش. ۲۱ (۱۳۸۵): ۷۹-۱۱۸.
- توین‌بی، آرنولد. بررسی تاریخ (حکایاتی از تمدن‌های برجای مانده و منقرض)، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳ ش.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن، جلد اول (مشرق زمین: گاهواره تمدن). ترجمه احمد آرام. چاپ دوم. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۴ ش.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن. جلد هجده (اصلاح دین). ترجمه فریدون بدره‌ای. چاپ دوم. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۴ ش.
- دورانت، ویل. تاریخ تمدن. جلد ۲۱ (آغاز عصر خرد). ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی. چاپ دوم. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۴ ش.
- راسل، برتراند. قدرت. ترجمه نجف دریابندری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ ش.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ ش.
- علل برفاقتان صفویان؛ مکافات‌نامه. تصحیح رسول جعفریان. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
- کروسینسکی، یوداس تادئوس. سفرنامه کروسینسکی (سقوط صفویه و پادشاهی نادرشاه). ترجمه ساسان طهماسبی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۴۰۲ ش.
- کمالی سروسستانی، خسرو و مریم جعفری سرو جهانی. «بررسی تطبیقی علل اقتصادی سقوط حکومت‌های صفویه و مغولان کبیر هند». فصلنامه تاریخ اسلام، ش. ۷۴ (۱۳۹۷): ۲۱۱-۲۴۰.
- ماکیاولی، نیکولو. شهریار. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات کتاب پرواز، ۱۳۶۶ ش.

- مروی، محمدکاظم. عالم‌آرای نادری. تصحیح محمدامین ریاحی. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۴ ش.
- مسعودی، ابوالحسن. التنبیه‌الاشراف. ترجمة ابوالقاسم پاینده. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- مسعودی، ابوالحسن. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمة ابوالقاسم پاینده. چاپ نهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ ش.
- نیچه، فردریش. ارادة قدرت. ترجمة مجید شریف. چاپ چهارم. تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۷ ش.
- نیچه، فردریش. چنین گفت زرتشت. ترجمة داریوش آشوری. چاپ سوم. تهران: انتشارات آگاه، ۲۵۳۵ ش.
- واقدی، محمد بن عمر. مغازی. ترجمة محمود مهدوی دامغانی. چاپ ششم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۶ ش.
- وبر، ماکس. اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمة عبدالمعبود انصاری. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱ ش.
- هابس، توماس. لویاتان. ترجمة حسین بشیریه. تهران: نشر نی، ۱۳۸۰ ش.
- هرودت. تاریخ هرودت. ترجمة مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹ ش.
- یعقوبی، ابن‌واضح. البلدان. ترجمة محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ ش.